

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و بیست و پنجم





خانم پارمیس



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۷ گنج حضور، بخش پنجم

چون قضایش حبل تدبیرت سگُست
چون نشد بر تو قضای آن درست؟

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۱

حبل: ریسمان
سگُستن: شکستن، پاره کردن

وقتی که زندگی هر لحظه با قضا و مشیت خود ریسمان تدبیر من ذهنی‌ات را پاره کرده و تو را بی‌مراد می‌کند تا بفهمی که فکر و عمل کردن براساس عقل من ذهنی هیچ نتیجه‌ای نخواهد داشت، پس چرا حاکمیت قضا و مشیت او برای تو معلوم و مسلم نمی‌شود؟

قُمَاشی کَانَ تُو نَبُودَ بَرُونِ اِنْدازِ از خانِه
 درونِ مَسْجِدِ اَقْصی سَگِ مَرْدِه چِرا باشَد؟
 -مولوی، دیوانِ شمس، عَزَلِ شَمارَهٗ ۵۶۷

قُمَاش: پارچه، لباس، متاع. مسجد اقصی: مسجد بزرگ و معروف در بیت المقدس
 خداوندا، متاع همانیدگی‌های مرکزَم را که از جنسِ تو نیستند از خانَهٗ دَلَمِ بیرونِ بینداز. چرا درونِ مسجدِ اقصی
 یا مرکزِ من که فقط جای خداست، سگِ مَرْدِهٗ منِ ذهنی باید باشد؟ به عبارتی ما باید با فضاگشایی و تسلیم و
 صبر با حکمِ «قضا و کُنْ فِکَانَ» زندگی همکاری کنیم تا منِ ذهنی مَرْدِه را از مسجدِ دلمان بیرون کنیم.

خانِه را مِی رُو فتم از نیک و بد
 خانِه ام پَرست از عشقِ اَحَد
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۴

[مولانا از زبان انسان زنده‌شده به زندگی می‌گوید:] من با فضاگشایی خانَهٗ دَلَم را از همانیدگی‌ها که مرا دچار
 نیک و بدِ ذهنی یا قضاوت می‌کردند جارو کردم. اینک خانَهٗ دَلَمِ عدم شده و مملو از عشقِ خداوندِ یگانه است.

هر چه بینم اندر او غیر خدا
آن من نبود، بود عکسِ گدا

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۵

در آینهٔ دلم که اکنون با فضاگشایی از همانیدگی‌ها پاک و از جنس عدم شده‌است، هرچه جز یاد خداوند بیاید از من نیست، زیرا من از جهان هیچ چیز نمی‌خواهم، بلکه انعکاس خواستهٔ من‌ذهنی دیگران است که با خصلت گدایی به هر کس می‌رسند از او توقعی دارند.

طَهْرًا بَيْتِي بِيَانِ پَاكِي اِسْت
 گَنْجِ نُوْر اِسْت، اَر طَلْسَمِش خَاكِي اِسْت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۴

طَهْرًا بَيْتِي: خَاْنَهَام رَا پَاك كْنِيْد
 دَل رَا بَايْد اَز پَلِيْدِي هَا، هَمَانِيْدِگِي هَا و دَرْدِهَا پَاك كَرْد، چِرَاكِه دَر دَرُوْن هَر اَنْسَاْنِي گَنْجِ هَشِيَاْرِي حَضُوْر وُجُوْد دَارْد
 كِه جِسْمِ خَاكِي يَا مَنِ ذَهْنِي، بَا پَرِيْدَن اَز فِكْر يَكِ هَمَانِيْدِگِي بِه فِكْرِي دِيْگَرِ طَلْسَمِ كَرْدِه و رُوِي اَنْ رَا پُوْشَاْنْدِه
 اِسْت. گَنْجِ حَضُوْر، زِيْر فِكْرِهَايِ مَا دَر فَاصَلَهٗ بَيْنِ دُو فِكْرِ اِسْت، بِنَابَرَايِن بِه مَحْضِ اَيْنِ كِه فِضَا رَا بَاز كَرْدِه و ذَهْنِ
 رَا خَاْمُوْشِ كْنِيْم، طَلْسَمِ مِي شَكَنْد و گَنْجِ اَشْكَارِ مِي شُوْد.

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۵)

«... وَعَمَّهْدُنَا اِلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَاِسْمَاعِيْلَ اَنْ طَهْرًا بَيْتِي لِّلطَّائِفِيْنَ وَاَلْعَاكِفِيْنَ وَاَلرُّكْعِ السُّجُوْدِ.»
 «... و مَا بِه اِبْرَاهِيْمَ وَاِسْمَاعِيْلَ اَمْرُ كَرْدِيْمِ كِه خَاْنَهَامِ رَا پَاك كْنِيْد بَرَايِ طَوَافِ كَنْنَدِگَانِ و مَجَاوِرَانِ و رُكُوْعِ كَنْنَدِگَانِ
 و سَجْدِه كَنْنَدِگَانِ.»

چگونه خنده بپوشیم؟ انار خندانم
نبات و قند نتاند نمود سماقی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۰۱

سماقی: منسوب به سماق، معرب سماک، گیاهی که میوه آن مزه ترش دارد، ترشی.

[مولانا از زبان انسان زنده شده به زندگی می گوید:] چگونه خنده خود را پنهان کرده و بپوشانیم؟ من مثل انار خندان هستم و مدام می خندم. اصل من از جنس نبات و قند و شیرینی است، بنابراین نمی تواند ترشی، عبوسی و غم را از خود بیان کند.

این دو ره آمد در روش یا صبر یا شکر نعم
بی شمع روی تو نتان دیدن مر این دو راه را
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

نتان: نتوان

«صبر» و یا «شکر» دو راه یکی شدن مجدد و هشیارانه با زندگی هستند. اما بدون مرکز عدم یا چشمان خداوند، این دو روش را نمی توان تشخیص داد. بنابراین هر لحظه باید با فضاگشایی مرکزمان را از همانیدگی ها خالی کرده و با چشمان عدم ببینیم.

انبیا گفتند: در دل علتی ست

که از آن در حق شناسی آفتی ست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۷

پیغمبران گفتند که در مرکز ما مرضی به نام من ذهنی وجود دارد که مانع خداشناسی و خودشناسی است، یعنی نمی گذارد ما خودمان را به صورت خدا یا زندگی بشناسیم و این به ما آفت می زند.

تو مرد نیک ساده‌ای، زر را به دزدان داده‌ای
خواهی بدانی دزد را، طرار شو، طرار شو
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳

طرار: دزد

ای انسان، ذات تو از جنس زندگی و نیک است، اما به‌عنوان من‌ذهنی تو ساده‌لوح هستی، چراکه با چیزهای این‌جهانی همانیده شده و زر زندگی‌ات هر لحظه به‌وسیلهٔ فکرهای همانیده دزدیده می‌شود. می‌خواهی دزد را بشناسی؟ خودت دزد شو، یعنی با فضاگشایی همانیدگی‌هایت را شناسایی کن و بینداز تا بتوانی زندگی سرمایه‌گذاری شده در آنها را بدزدی و به زندگی زنده شوی.

اندر آن عالم که هست این سحرها

ساحران هستند جادویی گشا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۵

در این عالم که سحر همانیدگی‌ها وجود دارد ساحرانی مانند مولانا نیز هستند که با ابیات زنده‌کنندهٔ خود سحر من‌ذهنی را باطل می‌کنند.

اندر آن صحرا که رُست این زهرِ تر
نیز رویده‌ست تریاقِ ای پسر

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۶

تریاق: ترکیبی از داروهای مسکن و مخدر که در طب قدیم به‌عنوان ضد درد و ضد سم به‌کار می‌رفته، پادزهر.

ای انسان، در صحرای ذهن که این زهرِ تر یعنی عقل من ذهنی و دید همانیدگی‌ها رویده، پادزهر نیز رویده‌است. پادزهر همان فضای گشوده‌شده و اتصال به زندگی است که آن را با فضاگشایی و مطالعه ابیات مولانا به‌دست می‌آوری. [در واقع آموزش مولانا پادزهری است که کمک می‌کند فضا را باز کنیم تا فضای گشوده‌شده یا خود خداوند ما را از زهر و جادوی من ذهنی حفظ کند.]

گویدت تریاق: از من جو سپر
 که ز زهرم من به تو نزدیکتر
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۷

تریاق که نماد فضای گشوده‌شده یا مولانا است به تو می‌گوید: بیا با فضاگشایی روزن دلت را باز و مرکزت را
 عدم کن و از من سپری برای محافظت خود فراهم کن، چرا که من از زهر من‌ذهنی به تو نزدیکترم. [پادزهر از
 فضای گشوده‌شده به دل همانیده و پردرد ما می‌ریزد و مرکز ما را درست می‌کند.]

گفت او، سحرست و ویرانی تو
 گفت من، سحرست و دفع سحر او
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۸

مولانا از زبان زندگی به انسان می‌گوید: سخنان من‌ذهنی و فکرهای همانیده تو را سحر می‌کنند و موجب هلاکت
 و ویرانی تو می‌شوند، درحالی که سخنان من که از فضای گشوده‌شده می‌آید سحری مثبت است که سحر
 من‌ذهنی و ویرانی آن را دفع می‌کند.

نه قبول اندیش، نه رد ای غلام
 امر را و نهی را می بین مدام
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۹

ای انسان، با عقل من ذهنی نیندیش که اعمال قبول و یا رد است، بلکه پیوسته فضا را باز کن و امر و نهی زندگی را دریافت کن. زندگی هر لحظه به تو الهام می کند چه کاری انجام دهی و چه کاری را انجام ندهی.

خویش را تسلیم کن بر دام مُزد
 و آنکه از خود بی ز خود چیزی بدزد
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

ای انسان، با جدی نگرفتن اتفاق این لحظه، خودت را به دام پاداش الهی یا همان فضای گشوده شده درونت تسلیم کن. سپس درحالی که ناظر ذهنت هستی و من ذهنی ات خاموش شده، از خودت یک همانیدگی را بدزد، یعنی یک همانیدگی را شناسایی کن و عمیقاً درک کن که همانیدگی ها زندگی ندارند، تا در این صورت هشیاری ات که در آن به تله افتاده است، آزاد گردد.

چون نپرسی، زودتر کشفِت شود
مرغ صبر از جمله پُران تر بود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۷

اگر معنویت را به ذهن درنیاوری و سؤال نپرسی که من از چه جنسی هستم و زنده شدنم به خداوند چگونه صورت می‌گیرد، در اینصورت حقیقت فضای گشوده‌شده یا عشق، زودتر خودش را به تو نشان می‌دهد و تو به آن زنده می‌شوی، چراکه پرندۀ صبر و فضاگشایی از سایر پرندگان تیزروتر است و تو را بسیار زود به مقصود می‌رساند.

ورِ پرسی دیرتر حاصل شود
سهل از بی‌صبریت مشکل شود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۸

اما اگر سؤال کنی و شتاب بورزی، در سبب‌سازی ذهن خواهی ماند و مقصود تو یعنی تبدیل به هشپاری حضور که امری آسان است از بی‌صبری و عجلۀ تو سخت و مشکل خواهد شد.

گفت لقمان: صبر هم نیکو دمی ست
که پناه و دافع هر جا غمی ست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۲

نیکو دم: دم و نفس خوب و خوش

لقمان که نماد انسان زنده شده به حضور است، گفت صبر یا فضاگشایی، نفخه جان بخشی است که پناه و دفع کننده تمام غمهاست. به عبارتی وقتی ما فضا را باز می کنیم و جذب آن چه ذهن نشان می دهد نمی شویم، دم ایزدی وارد وجودمان شده و غم و درد همانیدگی ها را از دلمان پاک می کند.

صبر را با حق قرین کرد ای فلان
آخرِ وَالْعَصْرِ را آگه بخوان

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۳

خداوند صبر را با خود یکی کرده است، یعنی فرموده است اگر می خواهید به من نزدیک شوید و از جنس من شوید، باید صبر کنید، یعنی فضا را در اطراف اتفاق این لحظه بگشایید. اگر با دید من ذهنی نمی توانید این حقیقت را باور کنید، آخر سوره وَالْعَصْرِ را آگاهانه بخوانید که می گوید انسان ها زیان کارند، غیر از آن هایی که ایمان آوردند، یعنی با فضاگشایی مرکز را عدم کرده و مردم را به خداوند و صبر تشویق کردند.

صد هزاران کیمیا حق آفرید
کیمیایی همچو صبر آدم ندید

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۴

خداوند صدها هزار نوع کیمیا خلق کرد، اما هیچ کدام برای تبدیل انسان از هشیاری جسمی به هشیاری حضور به اندازه صبر و فضاگشایی مفید و مؤثر نبوده است و انسان کیمیایی بدین باارزشی ندیده است. پس لازم است تا با فضاگشایی و تحمل درد هشیارانۀ ناظر من ذهنی اش شود و صبر کند تا تبدیل صورت پذیرد.

گر تو اشکالی به کلی و حرج
صبر کن، الصبر مفتاح الفرج

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۰۸

حرج: تنگی و فشار
الصبر مفتاح الفرج: صبر کلید در رستگاری و نجات است.

ای انسان، اگر در ذهن هستی و سراسر وجودت را اشکال و گمان فرا گرفته است و در سختی و تنگنای ذهن منقبض شده‌ای، بدان که من ذهنی داری و با سؤال و جوابِ ذهنی نمی‌توانی آن‌ها را حل کنی، پس فضا را بگشا و صبر کن، زیرا صبر کردن کلید گشایش است.

احتما کن، احتما زانديشه‌ها
فکر، شیر و گور و، دلها بيشه‌ها

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۰۹

احتما: پرهیز

از اندیشیدن برحسب همانیدگی‌ها پرهیز کن، زیرا فکرهای همانیده همچون شیری است که در بیشه مرکزت به گورخر معنا یا زندگی حمله می‌کند و انرژی زنده زندگی را به تله می‌اندازد. [فکرهای همانیده لحظه‌به‌لحظه زندگی را شکار کرده و تبدیل به درد، مسئله، مانع و دشمن می‌کند.]

احتمالاً بر دواها سرور است
زانکه خاریدن فزونی گر است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۱۰

پرهیز کردن از اندیشه‌های همانیده و سؤال و جواب‌های ذهنی، بر دواها و راه‌حل‌هایی که ذهن برای تبدیل شدن پیشنهاد می‌دهد برتری دارد. همان‌طور که شخص کچل با خاراندن سرش، فقط میل به خاریدن را در خود زیاد می‌کند و بیماری کچلی او نه تنها مداوا نمی‌شود، بلکه بیشتر هم می‌شود، تو نیز هرچه در ذهن سؤال و جواب کنی، ذهن بیشتر فعال شده و مسائل و دردهای جدید ایجاد می‌کند.

احتمًا، اصل دوا آمد یقین
أَحْتِمًا كُن قُوَّةً جَان رَا بَیِّن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۱۱

به طور قطع و یقین پرهیز از فکرهای همانیده و همچنین پرهیز از سؤال و جوابهای ذهنی اصلی ترین دواى شفا دهنده زندگى است. پس پرهیز کن، يعنى به صورت فکر همانیده بلند نشو، ذهن را ساکت کن و بگذار از فاصله بين دو فکر دوا، خرد و برکت زندگى بيايد تا قدرت جان اصلی خود را که در این لحظه مستقر است، مشاهده نمایی.

شُکرِ نعمت، خوش تر از نعمت بُود
شُکرِ باره کی سویِ نعمت رود؟

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۵

شُکرِ باره: کسی که بسیار شُکر می کند و عاشقِ شُکر است.

شُکرِ نعمت و فضاگشایی در اطراف آن از خود نعمت گواراتر و دلنشین تر است. بنابراین کسی که با فضاگشایی در برابر آن چه که ذهن نشان می دهد، مرکز عدم را تجربه کرده است دیگر کی به سوی نعمت می رود و به آن توجه می کند؟ [شُکرِ باره از نظر مولانا انسانی است که هر لحظه برای توانایی فضاگشایی خود شکر می کند، یعنی مرتب فضا را در برابر نعمت یا هر آن چه که ذهن نشان می دهد باز می کند تا به فضای گشوده شده یا خداوند زنده شود.]

شُکر، جانِ نعمت و، نعمت چو پوست
 زآنکه شُکر آرد تو را تا کوی دوست
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۶

فضاگشایی و شکر جانِ نعمت و سبب به وجود آمدن آن می‌شود و نعمت مانند پوست است، چراکه نعمت اصلی خود شکر کردن است که سبب می‌شود فضا باز شود و تو را تا کوی دوست، زنده شدن به خدا، برساند. اما همان‌بیده شدن با نعمت باعث می‌شود هشیاری انسان جسمی شده و او را در من‌ذهنی نگه دارد.

نعمت آرد غفلت و، شکر انتباه
 صید نعمت کن به دام شکر شاه
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۷

انتباه: بیداری، آگاهی
 اگر فقط به نعمت توجه کنید، با نعمت‌ها هم‌هویت شده و به خواب ذهن فرو می‌روید، در حالی که وقتی یک پارچه شکر می‌شوید در دام شکر شاه هستید که می‌توانید فضا را بگشایید و با خرد فضای گشوده‌شده نعمت‌ها را هم جذب کنید. در واقع این بیداری از خواب ذهن و هم‌هویت‌شدگی‌ها است.

چون مردم دیوانه ویران کنم این خانه
آن وصل بدین هجران، یعنی بنمی‌ارزد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۰۷

وقتی ابیات مولانا را تکرار می‌کنم، عقل من ذهنی‌ام زایل شده و همچون دیوانگان این خانه ذهن را ویران می‌کنم، دیگر براساس دید همانیدگی‌ها فکر و عمل نمی‌کنم از کنترل دیگران و از ستیزه و مقاومت دست برمی‌دارم چراکه هجران و جدایی‌انگیزی من ذهنی در مقابل یکی شدن با زندگی مطلقاً ارزشی ندارد و من باید آن را رها کنم.

گر دو صد خانه کنی زنبوروار
چون مگس بی‌خان و بی‌مانت کنم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

اگر براساس همانیدگی‌های مرکزت مانند زنبور صدها خانه بسازی و هشیاری‌ات در آن‌ها پخش شود و زندگی‌ات را حول و حوش آن‌ها بگردانی، من همه را خراب و ویران کرده و تو را مانند مگسی بی‌خانمان می‌کنم. هشیاریت نباید در خانه ذهنی و در همانیدگی‌ها مستقر باشد.

گنج زیر خانه است و چاره نیست
از خرابی خانه مندیش و مایست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۱

چاره‌ای نیست، چون گنج عشق و خرد در زیر خانه تن، من ذهنی، نهفته است پس نباید از ویران کردن خانه
ذهن تردیدی به دل راه دهی، درنگ جایز نیست، ذهنت را خاموش کن، فکرهای همانیده را کنار بگذار تا زندگی،
خانه ذهنت را خراب کند.

که هزاران خانه از یک نقد گنج
توان عمارت کرد، بی تکلیف و رنج
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۲

زیرا از نقدینه‌های گنج حضور، خرد و عشقی که از فضای یکتایی می‌آید می‌توان بدون هیچ زحمت و رنجی
هزاران خانه را آباد کرد یعنی فکرهای نو آفرید، الگوهای فکری و باورهای کهنه و قدیمی را خراب کرد و
ساختارهای نیک و بی‌درد خلق کرد.

عاقبت این خانه خود ویران شود
گنج از زیرش یقین عریان شود
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۳

سرانجام وقتی که می‌میریم، این خانه که نماد من‌ذهنی است ویران و متلاشی شده و گنج نهفته از زیر آن که همان مرکز عدم است پیدا خواهد شد. [انسان زمان مرگ به‌عنوان هشیاری متوجه می‌شود که خداوند همیشه با او بوده و می‌خواسته که از طریق او تجلی کند، ولی او فقط من‌ذهنی‌اش را زنده نگه داشته‌است.]

لیک آن تو نباشد، زآنکه روح
مزد ویران گردنستش آن فتوح
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۴

اما وقتی که با مرگ جسمی از دنیا بروی، دیگر آن گنج حضور نصیب تو نخواهد شد، زیرا گنج حضور و زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خدا، مزد این است که هشیارانه و تا زمانی که زنده هستی، من‌ذهنی را ویران کنی.

چون نکرد آن کار، مزدش هست؟ لا
لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۵

آیا کسی که روی خود کار نکرده و با فضاگشایی و کشیدن درد هشیارانہ دکان من ذهنی خود را ویران نساخته است، دستمزدی دارد؟ آیا او می‌تواند مزد و پاداش مرکز عدم را دریافت کند؟ مسلماً خیر، نمی‌تواند و پاداشی ندارد، «زیرا برای انسان جز آن چه بکوشد نصیب و بهره‌ای نیست»

(قرآن کریم، سورهٔ نجم (۵۳)، آیهٔ ۳۹)

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى؛»

«و اینک: برای مردم پاداشی جز آنچه خود کرده‌اند نیست.»

پاره‌دوزی می‌کنی اندر دکان
زیر این دگان تو، مدفون دو کان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۰

ای انسان، تو در دکان من ذهنی به پینه‌دوزی همانیدگی‌ها مشغول هستی، یعنی تا خداوند با حکم قضا چیزی را از تو می‌گیرد، تو چیز دیگری به جای آن گذاشته و وصله پینه می‌کنی، در حالی که دو معدن گران‌بهای عشق و خرد ایزدی در زیر این دکان نهفته است.

هست این دگان کرایبی، زود باش
تیشه بستان و تکش را می‌تراش
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۱

تک: ته، قعر، عمق
این دکان جسمت کرایه‌ی است و به‌زودی با مرگ تو متلاشی خواهد شد پس زود باش، تیشه فضاگشایی و حضور ناظر را بدست گیر و با شناسایی همانیدگی‌ها پایه من ذهنی را بتراش تا به خرد و عشق الهی دست پیدا کنی.

پس سلیمان آندرونه راست کرد
دل بر آن شهوت که بودش، کرد سرد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۶

[تاج شاهی حضرت سلیمان به دلیل کج وزیدن باد، کج می شد. سلیمان تاج را با دستش درست می کرد، اما دوباره کج می شد. او هرچه سعی می کرد نمی توانست آن را درست کند.] این داستان یک تمثیل است و در واقع نشان می دهد حضرت سلیمان پی برد که نیروی زندگی مطابق خرد الهی به او نمی وزد و او نمی تواند اداره امورش را به دست گیرد. پس متوجه شد که با یک چیز همانیده است. بنابراین همان لحظه با فضاگشایی مرکزش را درست کرد و دلش را نسبت به میل و شهوت آن همانیدگی سرد کرد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: پارمیس



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید